

ترجمان سکولاریسم

چگونه غرب خدا را واقعاً از دست داد؟

نظریه‌ای جدید درباره سکولاریزاسیون

مری ایبرشتات

ترجمه محمد معماریان



میراث مجموعه آثار

این اثر ترجمه ای است از:

How The West Really Lost God
A New Theory of Secularization

Mary Eberstadt

Templeton Press, 2013

سرشناسه: ابرستات، مری

Eberstadt, Mary

عنوان و نام پدیدآور: چگونه غرب خدا را واقعاً از دست داد: نظریه‌ای جدید درباره سکولاریزاسیون / مری ابرستات؛ ترجمه محمد معماریان و پیراستار پروین حیدری.

مشخصات نشر: تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۳۲۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۱-۶۲-۲

وضعیت فهرست نویسی: فبیبا

شناسه افزوده: معماریان، محمد، ۱۳۶۳-، مترجم

رده بندی کنگره: BT۸۳/۷

رده بندی دیویی: ۲۷۰/۸

شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۶۸۴۰۶

چون نه غره حدارا واقعا از دست داد؟

نظريه‌ي جديد: باره کولاريژاسيون

يستا: مري اشتات

مترجم: محمد معاليان

ناشر: ترجمان - اوم ايراني

ويراستار: پروين حسيني

نمونه خوان: فرشته هدايي

طراح جلد: رامين پهلوان حسيني

صفحه آرا: معصومه كريمي

چاپ: زيتون

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

پست الكترونيكي: publication@tarjomaan.com

tarjoman.nashr@gmail.com

www.tarjomaan.shop

فروشگاه اينترنتي:

حقوق چاپ و نشر در قالب هاي كاغذي،

الكترونيكي و صوتي انحصاراً براي انتشارات

ترجمان علوم انساني محفوظ است.

- ۹ سخن ناشر
- ۱۱ مقدمه
- ۳۷ [۱] آیا اصلاً سکولاریزاسیون وجود دارد؟
- ۷۷ [۲] روایت مشروطیت در آره اینکه غرب چطور خدا را از دست داد چه می‌گوید؟
- ۱۱۱ [۳] سواها، تضائلی در دفاع از «عامل خانواده»، قسمت اول
- ۱۲۹ [۴] شواهد اقتصادی در دفاع از «عامل خانواده»، قسمت دوم
- ۱۵۳ [۵] شواهد اقتصادی در دفاع از «عامل خانواده»، قسمت سوم
- ۱۶۹ [۶] خودکشی مساعدتی دین
- ۱۸۹ [۷] کنار هم گذاشتن تمام قطعه‌ها: به سوی یک انسان‌شناسی بدیل از باور مسیحی
- ۲۰۷ [۸] آینده ایمان و آزاده، پرونده نگاه بدبینانه
- ۲۱۹ [۹] آینده مسیحیت و خانواده: پرونده نگاه خوش‌بینانه
- ۲۳۳ نتیجه‌گیری: همه این‌ها چه اهمیّت دارند؟
- ۲۵۵ ختم کتاب
- ۲۶۳ تقدیر و تسکین
- ۲۶۷ پی‌نوشت‌ها
- ۳۱۵ واژه‌نامه

مقدمه

اکثر کتاب‌ها با یک مشغله ذهنی قدیمی آغاز می‌شوند. این مشغله در ذهن مؤلف چنان حسی و بدقواره می‌شود که برای خالی کردن کامل آن یک راه می‌ماند و بس: قلم‌کشی آن رحد یک کتاب. کتابی که هم‌اکنون روی صفحه نمایش یا در دستان شماست، هر چه باشد، ناشناخته است. آن معمای خاصی که آغازگر این تلاش شد، حداقل در نظر برخی افراد، از قضا یکی از جالب‌ترین پرسش‌های تمام دنیای مدرن است. آن پرسش این است: «چرا و چگونه در نواحی مهمی از غرب واقعاً رو به افول گذاشت؟»

به استفاده از کلمه «واقعاً»، که در عنوان کتاب هم آمده است، توجه کنید. در برخی زمینه‌ها، بار این کلمه حاکی از آن است که یک نقشه شروانه پیاده شد تا حقیقت را درباره فلان یا بیسار چیز پنهان کند، اما در اینجا چنین معنایی ندارد. منظورم از انتخاب قید «واقعاً» زیرسؤال بردن حسن نیت دیگران، پردازان کنجکاوی نیست که حدود ۱۲۵ سال است پشت میز و صندلی شان نشسته‌اند و سعی می‌کنند قطعه‌های پازل را درست بچینند. کاملاً برعکس، می‌شود پرسشی پُروپیمان از دانش پژوهان و دیگر متفکرانی ردیف کرد که درصدد پیش‌بینی، مطالعه، تقبیح، تمجید یا تبیین آن پدیده‌ای بودند که به نظرشان «افول مسیحیت غربی» می‌آمد. بخشی از این فهرست هم مجموعه‌ای از عظیم‌ترین اندیشمندان مدرنیته‌اند، از جمله کارل مارکس و چارلز داروین، آگوست کنت و زیگموند فروید،

امیل دورکیم و ماکس وبر، و بسیاری افراد دیگر. در این جمع برجسته، طبعاً فیلسوف آلمانی فردریش نیچه هم جای دارد، با حکایتش از دیوانه‌ای که در بازار از مرگ خدا خبر می‌داد، حکایتی که تا به امروز سرمشق بسیاری از فرهیختگان برای فهم سکولاریزاسیون بوده است.

من نه تنها نمی‌خواهم آن‌ها را نادیده بگیرم، بلکه در این کتاب قصد دارم انری حق مطلب را برای تلاش‌های پیشینی ادا کنم که می‌خواستند تبیین کنند - بر سر «دریای ایمان» آمد، همان تعبیر ماندگار شاعر عصر ویکتوریا، متیو آرنولد،^۱ ری‌سیت ایام سابق. او نوشت که روزگاری این دریا حجیم و پُر بود، اما امروزه از درون آبی خود بسیار عقب نشسته است، چنان‌که گویا جبران هم نمی‌شود. نیمی از دلتی قبل، اکثر مردمان ساکن آن قلمرو، که هنوز تسامحاً می‌توان تمدن غربی نامید، به چیزهای خاصی باور داشتند: خدا جهان را خلق کرد؛ او برنامه‌ای برای انسان دارد. به آن، بی‌شک طبق حرفش زندگی کنند و عده زندگی ابدی می‌دهد، و سایر اصول ایمانی که به دست و مسیحیت به دنیا تقدیم کرد. امروزه، به ویژه در اروپای غربی، و البته نه منحصرراً در آنجا، اکثریت قاطعی وجود ندارند که همچنان به این موارد خاص باور داشته باشند. بنا به شواهدی که با فهم انسان حاصل می‌شود، ازجمله داده‌های گسترده پیمایش‌ها، در تقریباً تمام کشورهای اروپایی باور و تقید دینی میان جمعیت مسیحیان رو به اثر گرفته است و این فقط مختص اروپا هم نیست. درصد مردمی که هیچ دینی ندارند در ایالات متحده هم روند افزایشی یکنواخت داشته است.^۲ داستان‌ها و موسیقی‌ها و آیین‌های دینی که هزار سال چکش‌کاری شده بودند و نسل‌های مؤمنان یکی پس از دیگری، چه باسواد و چه بی‌سواد، آن‌ها را می‌خواندند در نظر بسیاری از مردمان امروزی غرب

1. secularization

2. Matthew Arnold

مصنوعاتی هستند به غربیگی نقاشی‌های دیوارهای غارهای لاسکوا که مطمئناً جذابیت زیبایی‌شناختی و تاریخی ماندگاری دارند، اما همان قدر به درد روزگار کنونی می‌خورند که هنر عصر پارینه‌سنگی.

چه اتفاقی افتاد؟ چرا حوالی مثلاً شش قرن پیش اکثر اروپاییان باور به خدای مسیحی و کردار کلیسایی‌اش را مفروض می‌دانستند، درحالی‌که امروزه حتی اشاره به امکان وجود همان خدا، در برخی محافل فرهیخته، برخی را چنان آیشان می‌کند که اعلام نارضایتی می‌کنند و جاهای دیگر هم خداباوری به شدت به تمسخر گرفته می‌شود؟ روشننگری و خردگرایی و تفکر علمی چقدر در این تحول‌نگرانه سه‌برده‌اند، تحولی بزرگ از تمدنی که همگان خدا ترس بودند به تمدنی که بالابند است می‌اندازد؟ عوامل تاریخی مختلف - مواردی مثل فناوری، جنگ‌های - هانم، سیاست‌ورزی، رسوایی‌های کلیسا و تغییر جایگاه اجتماعی زنان - چقدر در تحولات مشترکمان نقش داشته‌اند؟

در صفحات بعد به این مسائل پرسش‌های بزرگ دیگر پرداخته می‌شود. ازجمله، نخست به پرسشی بنیادی می‌پردازیم که برخی دانش‌پژوهان مطرح کرده‌اند: آیا اساساً مسیحیت غربی افول کرده است

این کتاب ادعا می‌کند تقریباً هر کسی که این معمای بزرگ کار کرده قطعه‌ای از حقیقت را یافته است و درعین حال آن قلمه خاصی که باید بقیه قطعات را کنار هم نگه دارد هنوز پیدا نشده است. شهرنشینی، عذر، سازی، باورمندی و ناباوری، فناوری، کاهش جمعیت؛ صدا البته که همه این عناصر با سکولاریزاسیون همبستگی آماری و غیرآماري دارند. ولی چنان‌که در فصل ۱ خواهید خواند، حتی با در نظر گرفتن همه آن‌ها نیز تصویر ناقص می‌ماند. انگار که ذهن بشر مدرن همه قطعات مختلف را روی میز ردیف کرده است،

۱. Lascaux: مجموعه‌ای از غارها در جنوب غربی فرانسه با حدود ششصد نقاشی روی دیوارها و سقف‌هایشان که عمرشان حدود هفده هزار سال تخمین زده می‌شود [مترجم].

ولی آن‌ها را چنان به هم فشرده که از دور کامل به نظر می‌آیند، گرچه جای چیزی مهم همچنان خالی است.

این کتاب تلاشی برای ارائه آن قطعه گم شده است. این کتاب، در این بحث که مسیحیت چرا و چگونه امروز نفوذی کمتر از سابق بر ذهن و قلب غربی دارد، خانواده انسانی را از حاشیه به مرکز بحث می‌کشاند. هدفش این است که یک روایت بدیل از آن چیزی ارائه دهد که دیوانه حکایت نیچه واقعاً در «مقابر» (شما بخوانید: کلیساهای کوچک و بزرگ) اروپا دید.

خلاصه استدلال کتاب آن است که، بنا به سوابق غرب، افول خانواده صرفاً پیامد فول دینی نبود، یعنی خلاف آنچه تفکر مرسوم درباره این رابطه می‌گوید. این هم محتمل است - و من استدلال خواهم کرد که درستش این است - که افول خانواده به نوبه خود مقدم افول دینی است. و اگر این تکمله بر تبیین مرسوم از افول ایمان غربی در اروپا اضافه باشد، نتیجه‌های خاصی، از جمله برخی نتایج بنیادی، از آن گرفته می‌شود که خواهد دید.

در صفحات بعدی، یک استدلال در سه قسمت ارائه می‌شود. قسمت اول مروری بر عرصه فکری امروزی است، از جمله میراثی مرسوم برای سکولاریزاسیون و مسائلی که این تبیین‌ها در وضع فعلی شان با آن مواجه‌اند (فصل‌های ۱ و ۲). به بیان دیگر، این فصل‌ها گزارش مختصری‌اند از اینکه چقدر فهم فعلی ما از سکولاریزاسیون ناکافی است. قسمت دوم کتاب شواهدی را برای یک نظریه بدیل از آنچه رخ داده است ارائه می‌دهد (فصل‌های ۳ تا ۷). این قسمت استدلال می‌کند که: (الف) این نظریه بدیل با آن حقیقت تاریخی سازگار است که افول خانواده و افول مسیحیت همپای یکدیگر بوده‌اند؛ و (ب) این نظریه یک ویژگی جالب اضافه هم دارد و آن اینکه برخی از مسائل خاص را «حل می‌کند» که نظریه‌های فعلی توان حلشان را ندارند. فصل ۷ به مسائل کلی انسان‌شناسی دینی می‌پردازد.